

آن سوی میز؛ یا کلاب سرمایه‌داران و شرکا (بخش اول: صاحبان صنایع)

به‌طور روزمره در محیط‌های کار صحنه‌هایی از تلاش‌های مختلف کارفرمایان برای افزایش ساعات کاری و شدت کار کارگران و اخراج‌های فردی و دسته‌جمعی ایشان را می‌بینیم. همه‌ی این‌ها تلاش‌هایی است برای افزایش سود سرمایه‌داران و کاهش سهم کارگران از ثروت خلق‌شده به‌وسیله‌ی خودشان. گزارش‌های مختلف منتشرشده از فضاهای کاری و زندگی کارگران اقصی نقاط کشور به ما نشان می‌دهد که وضعیت ما کارگران در اکثر کارخانه‌های یک منطقه تفاوت چشم‌گیری با یکدیگر نداشته و نباید در مورد شرایط کاری کارخانه‌های دیگر توهمی داشته باشیم. هر چند تفاوت‌های جزئی را نمی‌توان نادیده گرفت. هم‌چنین همه‌ی این گزارش‌ها -با منابع متفاوت- حاکی از آنند که فشار و سختی‌های وضعیت کنونی، هر لحظه بر گرده‌ی تمامی کسانی چون ما -تمام کارگران ایران- سنگینی کرده و لحظه‌لحظه‌ی زیست‌مان را فقر، بیماری، بی‌خانمانی و سیه‌روزی تهدید می‌کند. شاید چنین انگاشته شود که این وضعیت برای همه یکسان است و یا همان‌گونه که توجیه‌کنندگان رنگارنگ نظم موجود سعی دارند به ما حُقه کنند "وضعیت کنونی برای تمامی مردم این‌گونه فلاکت بار است." اما ما کارگران، چه در محیط کارمان و چه در فضای زیست‌مان در شهرهای بزرگ و کوچک سراسر کشور، هر روزه با نقض این گزاره مواجه می‌شویم. ما هر روزه می‌بینیم که وضعیت موجود برای همه‌ی طبقات فلاکت‌بار نبوده بلکه طبقات دارا در وفور نعمت زندگی می‌کنند.

"آن سوی میز" روایتی است واقعی که این مشاهدات هر روزه‌ی ما را تأیید می‌کند. آن‌چه می‌خوانید روایتی است از ریخت و پاش و مصرف‌گرایی و تباهی اندیشه و عمل سرمایه‌داران و کارفرمایان که روی دیگر سکه‌ی رنج و محنت کارگرانی است که در کارخانه‌های سراسر ایران با تلاش و کوشش خود زمین را از عرق پیشانی سیراب می‌کنند و در میان آن‌ها کم نیستند آن‌هایی که آرمان زندگی انسانی‌تر در سردارند.

تاریخ مبارزات طبقاتی کارگران نشان می‌دهد که این تنها خود آن‌ها هستند که می‌توانند تغییری در وضعیت خود دهند و در این راه پر پیچ و خم در گام اول با سرمایه‌داران و کارفرماها مواجه‌اند. آن‌ها از راه‌های متفاوتی دست به حمله به منافع کارگران می‌زنند و توجیهات متفاوتی دارند. ما کارگران نیز به نوبه‌ی خود لازم است اندکی دقیق‌تر پی‌ببریم که آن‌ها چه موجوداتی‌اند، چگونه زیست می‌کنند، منشأ ثروت‌شان از کجاست و در درجه‌ی بعدی لازم است بیشتر روشن شود که کارفرمایان مختلف چگونه حاصل زحمات‌مان را با گشاده‌رویی و سعه‌ی صدر ریخت و پاش می‌کنند تا زیست انگلی‌شان را مقداری لعاب بخشند. علاوه بر این‌ها لازم است با دقتی بیشتر منشأ این ریخت و پاش و فرایندهایی که در طی آن ثروت‌های تولیدی توسط کارگران در میان قسمت‌های مختلف طبقه‌ی حاکم دست‌به‌دست می‌شود را مختصراً توضیح دهیم.

گفتگوهایی که در ادامه می‌خوانید گفتگویی‌هایی است که در مراکز لوکسی هم‌چون مراکز لاغری، زیبایی و غیره با مراجعه‌کنندگان انجام شده است. خریدارانی که از پیش معلوم است که بسیاری از آن‌ها باید از قماش سرمایه‌داران باشند. هر فرد را به صورت مختصر در ابتدای گفتگو معرفی می‌کنیم تا خواننده بداند که هر سرمایه‌دار زالوصفت در کدام بخش از جامعه در حال ارتزاق انگلی است. سپس تناقضات سخنان هرکدام از این سرمایه‌داران و شرکا را در مواجهه با واقعیت به میان می‌کشیم. پس از ذکر روایت هرکدام از اشخاص همراه با تناقض‌های آن، در انتهای هر بخش توضیحی خواهیم داشت در مورد نقش و جایگاه هر بخش در نظم موجود جامعه تا اندکی به روشن شدن این موضوع کمک کنیم که آن‌چه به عنوان ریخت و پاش «بچه پول‌دارها» ظاهر می‌شود از کجا سرچشمه می‌گیرد و چگونه سخنان سرمایه‌داران از نقش آن‌ها برون می‌تراود. آن‌چه از این توضیحات اقتصادی انتهای بخش‌ها برای‌مان روشن می‌شود این است که سرمایه‌داران آگاهی‌ای وارونه از واقعیت‌های اجتماعی داشته که نتیجه‌ی آن تداوم و تثبیت وضعیت کنونی است. وضعیتی که عده‌ای با تصاحب دست‌رنج ما برای‌مان چیزی جز فقر و فلاکت برجای نمی‌گذارند.

با توجه به محدودیت‌های فضایی که گفتگوها در آن شکل گرفته و عجیب بودن پرسیدن سوالاتی مشخص در رابطه با وضعیت اجتماعی، ناچار شدیم که از موضوعات قابل توجیه در آن فضا بیاغازیم و تا جای ممکن به موضوعات مورد نظرمان نزدیک شویم. متنی که می‌خوانید قسمت اول سلسله متونی است که سعی دارد با سبک و سیاقی مشترک، سرمایه‌داران تجاری، مالی و سایر شرکای طبقه‌ی سرمایه‌دار را نیز بررسی کند.

شخص اول فردی به نام صمدپور است. او مالک یک کارخانه‌ی لوازم بهداشتی و پزشکی است. صمدپور از وضعیت بد حاکم بر کار تولیدی گفته و به شدت ناراضی است. او می‌گوید: «... اگر پول خود را در بانک سرمایه‌گذاری می‌کردم سود بیشتری نصیب می‌شد و علاوه‌بر آن از جنگ اعصاب و دردهای کار تولیدی نیز خلاص می‌شدم.» او ادامه می‌دهد: «در شرایط حاضر کارگرانم بیشتر از من در ماه درآمد دارند. چندین بار خواسته‌ام که کارخانه را ببندم ولی تنها به یک دلیل از این کار منصرف شده و آن این است که همه‌چیز پول نیست و با بستن کارخانه تمامی کارگرانم بیکار می‌شوند و چندین خانواده از روزی محروم می‌شوند.» سخنانی از این جنس را بسیار از زبان کارفرمایان و مقامات دولتی شنیده‌ایم اما هر بار که حساب کتابی ساده می‌کنیم به این نتیجه می‌رسیم که سود سرمایه‌داران بسیار بیشتر از این عدد و رقم‌هایی است که آن‌ها ارائه می‌دهند. همچنین در محیط زندگی‌مان همواره شاهد افزایش ثروت و ریخت و پاش سرمایه‌دارانیم. پس مطمئناً یک جای حساب و کتاب کارفرمایانی که دم از عدم صرفه‌ی اقتصادی و ورشکستگی می‌زنند می‌لنگد. در آخر بخش به بررسی این موضوع بازمی‌گردیم.

شخص بعدی فردی به نام محمدی بود. او مالک کارگاه طلا و جواهرسازی است. محمدی با وجود اینکه از اضافه وزن در عذاب است، می‌گوید: «نمی‌توانم رژیم بگیرم چون تمام وقت سرکار بوده و نمی‌توانم هم به تنهایی غذا بخورم، زیرا کل کارگران کارگاه من را می‌بینند. از طرفی دیگر، نمی‌توانم برای ۱۷ کارگر موجود در کارگاه، همان مواد مصرفی را تهیه کنم که برای رژیم غذایی من مطلوب است. تمام افراد مشغول در کارگاه با هم غذا می‌خورند و من نمی‌خواهم به تنهایی غذا بخورم چون چنین حرکتی زشت است.»

شخص دیگر فردی به نام فرید است. فرید مالک یک کارخانه‌ی تولید کarten است. او از اهدافش در ورزش حرف می‌زند و می‌گوید: «هدفم از ورزش و لاغری و تناسب اندام مثل بقیه‌ی افراد این حرفه، مسابقه و خودنمایی نیست بلکه ورزش و مسابقات ورزشی را برای آرامش و خوشحالی خودم می‌خواهم.» فرید به‌درستی یکی از ویژگی‌های هم‌نوعان خود را برملا می‌کند. امثال او سال‌های سال، در مرکز توجه قرار داشته‌اند. ورزش برای فرید واکنشی است به زندگی بی‌هدف و انگلی‌اش. او که «هدفی و یا چیزی» ندارد که به‌دنبال آن برود به این واسطه سعی دارد به زندگی‌اش معنا و هدفی بدهد و برایش بجنگد. به قول خودش «یکی دوتا عکس از بدنم داشته باشم و دیگر هیچ.» بدین منظور حاضر است که مبالغ کلانی را صرف کند. البته ناگفته نماند در میانه‌ی راه هم تناسب اندام و پولش اِزبازی است برای کثافت‌کاری‌های اخلاقی.

همسر فرید خودرو دارد ولی فرید می‌گوید که «حوصله‌ی رانندگی کردن را نداشته و ترجیح می‌دهم راننده استخدام کنم.» این حرف بیش از هرچیز ناچیز بودن دستمزد نیروی‌کار رانندگان تاکسی و مسافرکش را به ما گوشزد می‌کند. مزدی که رانندگان بابت ساعات ارزشمند زندگی‌شان دریافت می‌کنند آن‌قدر ناچیز است که ارزش چند دقیقه‌ای از وقت سرمایه‌داران را ندارد.

فرید در ادامه از تصادف رانندگی‌ای که همان روز برای برادرش اتفاق افتاده خبر داده و با افتخار و خوشحالی از عجیب بودن حادثه و این‌که «همه پیچ‌های خبری کلیپ تصادف عجیب‌اش را اطلاع رسانی کرده‌اند» یاد می‌کند. او در پاسخ به سؤال مکان تصادف می‌گوید: «دقیق نمی‌شناسم؛ یک‌جایی در **پایین شهر**.»

فرید فقط یک نمونه از نوع خود بود و امثال او بسیار بوده و هستند. صاحبان صنایعی که هر یک به نحوی درگیر تفکرات فرید و علاوه بر آن افکار دیگری نیز از خود بروز می‌دادند. یکی دیگر از این افراد کوروش بود که کارخانه تولیدی شیشه داشت و کارخانه‌ی شیشه‌ی رقیب خود را منتسب به «دولتی‌ها» می‌دانست و اتهام فساد، رشوه و غیره را به آن وارد می‌کرد. در بخش‌های بعدی به بحث نقش این مقولات در جدال‌های میان سرمایه‌داران پرداخته خواهد شد.

آن‌چه روایت شد گوشه‌ای بود از سبک زندگی و جهان‌بینی صاحبان صنایع. برای فهم جایگاه آن‌ها لازم است به صورت مختصر در مورد نقش صنعت در مناسبات کنونی صحبت کنیم. در ادامه خواهیم دید فهم این بخش گامی اساسی برای فهم منشأ ثروت در سایر بخش‌هاست.

تمامی آنچه ثروت مادی موجود در جامعه‌ی کنونی را می‌سازد به شکل کالاها پدیدار می‌شود. هنگامی که هر کالای منفرد را بررسی کنیم درمی‌یابیم که همزمان هم **ارزش‌استفاده** دارد و هم **ارزش**. اولی به شکل کاربردی که هر کالا دارد و دومی به شکل مقداری از هر کالا که در برابر کالاهای دیگر یا به شکل قیمت آن، پدیدار می‌گردد. ارزش یک کالا نمی‌تواند چیزی باشد غیر از زمان کاری که به صورت **میانگین** در یک جامعه‌ی مشخص (یا زمان کار اجتماعاً لازم) برای تولید جزء جزء آن نیاز است. کالاها در مبادله بر اساس این ارزش و در یک برابری با یکدیگر مبادله می‌شوند. یعنی آن چیزی که تعیین می‌کند یک جفت کفش چهارصد هزار تومان بپارزد و کفش دیگری هشتصد هزار تومان و یک کفش دوبرابر دیگری بپارزد این است که برای تولید دومی به صورت میانگین دو برابر اولی زمان صرف می‌شود. در مبادله‌ی کالاها می‌بینیم که کالاها به نسبت زمان کار اجتماعاً لازم با هم مبادله می‌شوند یعنی مبادله‌ی چیزهای برابر را با هم داریم. اکنون سوالی که پیش می‌آید این است که هنگامی که همه چیز این‌گونه برابر مبادله می‌شود چگونه است که سرمایه‌داران پول اولیه را به بازار می‌آورند و نهایتاً سود می‌کنند یا پولشان افزایش می‌یابد؟ یا چگونه است که ما پول‌مان را به بانک برده در سپرده‌ها سرمایه‌گذاری کرده و نهایتاً بانک هر ماهه به ما سود سپرده می‌دهد؟ و نهایتاً آیا این که به اصطلاح بگوییم «پول پول می‌آورد» درست است؟ یعنی اگر همه‌ی مبادله‌ها برابر است و ریشه‌ی سود و بهره کلاه‌برداری نیست (هر چند در موارد مشخص سرمایه‌داران دست به این کار نیز می‌زنند اما این کار نمی‌تواند عمومیت داشته باشد) پس چه می‌تواند باشد؟ برای یافتن پاسخ این سوالات که مهم‌ترین موضوع برای ما کارگران است باید که به **فضای مبادله** محدود نشده و قسمتی از روند را به فضای تولید در صنایع پی بگیریم.

مواد خام پس از آن که به وسیله‌ی کار انسانی در معادن از طبیعت استخراج شده و شکل مواد اولیه گرفتند به سمت صنایع سرازیر می‌شوند. در این صنایع نیروی کار کارگران صنعتی، مواد اولیه را به کمک ابزار تولید تغییر شکل داده و به کالاهای قابل استفاده تبدیل می‌کند. سرمایه‌دار صنعتی که با سرمایه‌ای اولیه اقدام به خرید مواد اولیه، ابزار تولید و نیروی کار کرده است در انتهای فرایند تولید مشاهده می‌کند که حاصل جمع ارزش کالاها از ارزش ابتدایی بیشتر بوده و بر سرمایه‌اش افزوده شده است. یعنی سرمایه‌ی ابتدایی دچار قسمتی اضافی شده که آن قسمت اضافی را **ارزش اضافی** می‌نامیم.

سرمایه‌دار در بازار و در هنگام مبادله مجبور است ارزش کامل تمامی اجزای تولید که شامل مواد خام، ابزار تولید و غیره را بدهد اما او در بازار همزمان با این‌ها کالایی دیگر نیز خریده است؛ **نیروی کار کارگران برای زمانی مشخص**. این کالا یعنی نیروی کار کارگر ارزش استفاده‌اش تولید کالا و خلق ارزش می‌باشد. همچون هر کالای دیگری برای تولید و بازتولید کالای نیروی کار، زمان کار اجتماعاً لازمی مورد نیاز است و آن همان زمان کاری است که صرف وسایل معاش یا سبب معیشت کارگران می‌شود. یعنی نهایتاً، مزد پولی است که

هم‌ارز ارزش سبد معیشت کارگران است نه سهم کارگران از کار تولید شده‌شان و یا پولی که بابت کار دریافت می‌کنند.

سرمایه‌دار مجبور است ارزش کامل تمامی اجزای دیگر را بپردازد. منشأ این ارزش اضافی نمی‌تواند از مواد خام اولیه و یا ابزار تولید سرچشمه گیرد و تنها می‌تواند حاصل جزء دیگر تولید یعنی نیروی کار صرف‌شده‌ی کارگران باشد. یعنی کارگران در قسمتی از کار خود هم‌ارزِ مزد خود، کالا تولید کرده و در قسمتی دیگر به صورت رایگان برای سرمایه‌دار صنعتی کار کرده‌اند اما چون در انتهای فرایند تولید مزد خود را دریافت می‌کنند این امر این تصور را تقویت می‌کند که مزد دریافتی حاصل تمامی تولید انجام‌شده توسط کارگران است. این قسمت پرداخت‌نشده به کارگران منشأ ارزش اضافی و سود سرمایه‌دار صنعتی است. اساس سرمایه و سودآوری آن در این ارزش اضافی است و هیچگاه سرمایه‌داران نمی‌توانند به صورت کامل از آن صرف‌نظر کنند زیرا که در این صورت ما با سرمایه‌داری طرفیم که سرمایه‌اش سودی نداشته و پس از مدت کوتاهی ورشکسته می‌شود.

جدال بر سر بازتقسیم ارزش همچنین تضادی است میان سهم سرمایه و نیروی کار که تضادی را میان کارگران و سرمایه‌داران شکل می‌دهد. گفتیم از آن‌جا که هیچ‌کدام نمی‌توانند از سهم خود بگذرند سبب **تضادی آشتی‌ناپذیر** در مناسبات سرمایه‌دارانه می‌شود. با هر قدم که کارگران در جهت بازپس‌گیری ارزش اضافی استثمارشده برمی‌دارند یک قدم سرمایه‌دار را عقب رانده و از سودش می‌کاهند و برعکس آن نیز از جانب سرمایه‌داران رخ می‌دهد. اما نباید فراموش کنیم از آنجا که سود در بخش‌های مختلف صنایع به هم نزدیک می‌باشد کارگران یک بخش منفرد نمی‌توانند به تنهایی گام‌های زیادی برداشته و سهم کارگر و کارفرما به صورت عمومی در تمامی یک کشور حول میانگین ثابتی است. از همین رو خود واقعیت نظام اجتماعی، کارگران را همچون یک طبقه با منافع همبسته با هم در مقابل کل سرمایه‌داران قرار داده و این موضوع را کارگران در هر گام از مبارزه‌ی طبقاتی‌شان حس می‌کنند. یعنی با هر گام، بیشتر از پیش، پی می‌برند که پیشروی در این نبرد ممکن نیست مگر با همراهی هم‌طبقه‌ای‌هایش در بخش‌های دیگر. حال با این فرض کمی بیشتر به بررسی ادعاها و تصورات کارفرمایان متن‌مان می‌پردازیم.

مورد اول بحث ضرر و زیان تولید و نهایتاً ورشکستگی ادعا شده توسط کارفرمایان مختلف است. سرمایه‌داران صنعتی همواره مجبورند سود خود را -که گفتیم نتیجه‌ی استثمار کارگران است- با بخش تجاری (شامل توزیع‌کنندگان کالا شامل فروشگاه‌ها، بوتیک‌ها و تمامی واسطه‌های توزیع کالا) و بخش مالی (شامل بانک‌داران، بورس‌بازان و...) تقسیم کنند. باقی‌مانده‌ی آن، سود خالص سرمایه‌دار صنعتی است. قسمتی از این سود خالص صرف افزایش سرمایه‌ی اولیه و توسعه‌ی کارخانه و نوسازی و سایر هزینه‌ها می‌شود و قسمتی دیگر از چرخه بیرون کشیده شده و صرف هزینه‌های مصرفی سرمایه‌داران و خانواده‌ی او می‌گردد. سرمایه‌داران هنگامی که دم از ورشکستگی می‌زنند منظورشان آن است که سود خالص آن‌ها از

میانگین سود یک جامعه پایین‌تر است. در این صورت آن‌ها در بیشتر اوقات سرمایه‌ی خود را از آن شاخه‌ی تولید بیرون کشیده و به سمت سرمایه‌گذاری در قسمت‌های دیگر اقتصاد می‌برند. یعنی ورشکستگی آن‌ها به هیچ عنوان به این معنی نیست که نمی‌توانند معوقات کارگران را بپردازند. اما کارفرمایان صرف نکردن و پایین بودن درآمد^۱ را چگونه حساب می‌کنند. آن‌ها همین مقایسه را میان درآمد با بهره‌ی بانکی انجام داده نتیجه می‌گیرند اگر پول‌شان را در بانک بگذارند بازگشت بیشتری از بهره عایدشان می‌شود. این حرف به ظاهر درست نتیجه‌ی نگرشی وارونه از مسأله است. اولاً این که تمامی سود سپرده‌های بانکی را نمی‌توان درآمد در نظر گرفت و از بانک خارج کرد و باید مقدار چشم‌گیری از آن را به سپرده افزود تا در طی زمان و در نتیجه‌ی تورم ارزش سرمایه‌ی بانکی خیلی کاهش پیدا نکند. ثانیاً درآمد را نباید با بهره‌ی بانکی مقایسه کرد بلکه سود صنعتی را باید با بهره مقایسه کرد. در این صورت می‌بینیم که در یک جامعه‌ی مشخص میانگین بهره‌ی بانکی، سود صنعتی و تجاری تقریباً برابر است. در غیر این صورت تمامی سرمایه‌ها به سمت بخش‌های پرسودتر سرازیر شده و پس از مدتی در نتیجه‌ی کثرت تولیدکنندگان آن بخش را با افت سود مواجه می‌کنند. ثالثاً نباید فراموش کرد که روش خارج کردن سرمایه به صورت عام جواب‌گو نیست و در صورتی که سرمایه‌ی زیادی از صنعت خارج شده و به سمت بانک‌ها برود بهره‌های بانکی افت می‌کند کما این که در این سال‌های اخیر شاهد این روند بوده‌ایم. رابعاً این که امثال صمدپور با زرنگی تمام در محاسبات‌شان افزایش روزافزون سرمایه‌ی اولیه‌شان (مانند زمین صنعتی، تجهیزات و غیره را که ناشی از افت و خیزهای بازار است) همچنین تسهیلات بی‌پایان دولت‌های متمادی به سرمایه‌داران صنعتی را در نظر نمی‌گیرند. امثال صمدپور درآمد خود را کم نمی‌دانند بلکه آن چندرغازی را که ماهانه به کارگران می‌دهند برای آن‌ها زیاد می‌دانند و این آسمان و ریسمان‌ها را نیز برای همین به هم می‌بافند.

بحث بعدی عمل فردی به اسم محمدی بود که به صورت غریزی فهمیده که بهتر است هرچه بیشتر همراه با کارگران بوده و به اصطلاح در فضای تولید با آن‌ها اُخت شود. این عمل از جانب او نتیجه‌ای جز پوشاندن تضاد منافع میان کارگر و کارفرما ندارد. اگر به یاد داشته باشید گفتیم که چگونه محمدی نمی‌خواست جدا از کارگران غذا بخورد. خود او در توضیح این رفتارش می‌گفت: «چون دوست هستیم و با این کار -در اتاقی دیگر غذا خوردن- کارگران فکر می‌کنند ما خود را از آن‌ها جدا می‌کنیم...» اگر دلیل محمدی را به زبان بشری ترجمه کنیم این‌گونه است که او به تجربه دریافته که برایش بهتر است کارگران‌اش که هرروزه در تولید با آن‌ها روبه‌روست گوشه‌ای از سطح رفاه و توانایی مالی او را ندیده تا خودش را در مقابل‌اش حس نکنند.^۲ حتی ممکن است او انسان اخلاقی‌ای بوده و این عمل را درست نداند و یا ممکن است واقعاً احساسی دوستانه نسبت به کارگر یا کارگران داشته باشد. این دلایل مختلف تغییری در نتیجه‌ی عمل او ندارد. نتیجه‌ی این کار سرپوش نهادن بر واقعیت است. واقعیتی که گفتیم استثمار نیروی کار کارگران از جانب سرمایه‌داران است که باعث تضادی همیشگی میان کارفرمایان و کارگران می‌شود. اصرار کارفرمایان بر اینکه

زندگی آن‌ها همانند کارگران است و نهایت روابط دوستانه‌ی کارگر و کارفرما تلاشی است برای پوشاندن این تضاد.

بحث دیگر سنجیدن ابعاد درازمدت هر عمل مشخص در مبارزه طبقاتی است. در همین موضوع محمدی را دیدیم که چگونه او نگران بود که هر روز کارگران‌اش تمامی مواد غذایی خریداری‌شده را مصرف می‌کنند. اگر هر روز کارگران تمامی غذاهایی را که در رژیم غذایی محمدی توصیه شده است بخورند برای محمدی رقمی به حساب نمی‌آید ولی او هم مانند همه‌ی سرمایه‌داران دیگر نه به صورت منفرد بلکه کاملاً طبقاتی به موضوع نگاه کرده و صرفاً نگران مخارج امر نیست بلکه به قول خودشان «نگران پرو شدن کارگران» است. محمدی به غریزه می‌داند که این امر به یک سنت در میان کارگران تبدیل می‌شود و پس از مدتی هر روز میوه و سبزی و غذای دریایی طلب می‌کنند. محمدی ترجیح می‌دهد از شدت چاقی جانس به لب آید اما تن به این مخاطره ندهد.

نکته‌ی دیگر تفاوت برخورد کارگران و زحمت‌کشان به حوادثی چون تصادف رانندگی و تأثیر آن است. اموری این‌چنینی مخصوصاً با قیمت‌های کنونی خودروها، باعث نابودی زندگی کارگران شده و هست‌ونیست‌شان را بر باد می‌دهد و حتی اگر حادثه‌ای جانی در بر نداشته باشد تبدیل به یکی از تلخ‌ترین حوادث زندگی آن‌ها می‌شود اما برای سرمایه‌دارانی که از حاصل دسترنج کارگران فربه شده‌اند تنها لحظه‌ای جذاب است که از یکنواختی زندگی به درآیند. کارگران -اگر واقعیت را آن‌گونه که واقعاً هست ببینند- حتی در احساسات انسانی همچون غم و شادی و ... دیدگاه متفاوتی از کارفرمایان به زندگی دارند که این ناشی از نقش آن‌ها به عنوان تولیدکنندگان اصلی و خالق و بازتولیدکننده‌ی زندگی انسانی در جامعه است. سرمایه‌داران هر اندازه همه را یکسان نشان دهند دُم خروس‌شان در جای خود بیرون خواهد زد. دیدگاه آن‌ها در مورد کارگران و فرودستان لابلای حرف‌هایشان همواره وجود دارد. در بحث آدرس‌دادن توسط فرید دیدیم چگونه سرمایه‌داران از یک خطی پایین‌تر در شهرها، دیگر تفاوت‌ها برای‌شان از بین می‌رود و پایین‌شهر می‌شود. از آن خط پایین‌تر دیگر اهمیتی ندارد اسم محله و خیابان چیست یا که چقدر جمعیت دارد و میزان دسترسی آن محله به امکانات بهداشتی درمانی و غیره چقدر است و حتی شغل انسان‌های آن ناحیه چیست. برای سرمایه‌داران آن‌جا پایین‌شهر است یعنی جایی که «مردم بی‌فرهنگ»، «عوام» و «حمال‌ها و عمله‌ها» و یا به بیان روشنفکران‌شان «سیب‌زمینی خورها» در آن‌جا زندگی می‌کنند.

در این بخش دیدیم که ریشه‌ی ریخت‌وپاش سرمایه‌داران صنعتی کجاست و دیدیم که آن‌ها صف اول سهم‌بری از استثمار کارگران و یا ساعات کار پرداخت‌نشده آن‌ها هستند. البته سرمایه‌داران خود بر این امر آگاه نیستند و تصور می‌کنند که سرمایه‌شان موجد خلق ارزش می‌شود. همین صف اول بودن در استثمار کارگران و استخراج ارزش اضافی از نیروی کار آن‌ها و برخورد مستقیم کارفرمایان صنعتی با فضای تولید خصلت‌های اخلاقی و روانی بخصوصی به آن‌ها می‌دهد. یکی از این خصلت‌ها این است که آن‌ها برخلاف

بخش‌های تجاری و مالی، اکثراً دارای ژست‌های کارگری هستند. مثلاً در پرسش از یک کارخانه‌دار در مورد شغلش همواره با جواب‌هایی «صنعت‌کار»، «تراش‌کار»، «مهندس فنی» و غیره مواجه می‌شویم. در حالی که تاجران یا بورس‌بازان با رندی وقیحانه‌ای به بیکاری خود اعتراف می‌کنند.

دیدیم که جایگاه کارفرمایان به صورت تجربی به آن‌ها می‌آموزد که فاصله‌ی میان خود و کارگران را بپوشانند و این کار را با دوستی، اخلاقیات و یا هر چیز دیگری انجام می‌دهند. آن‌ها این کار را نیز نه از روی آگاهی و برای فریب کارگران بلکه از روی غریزه انجام می‌دهند. هر چند که نتیجه‌ی آن خاک پاشیدن بر چشم کارگران و پوشاندن تضاد آن‌ها با سرمایه‌دار است.

هم‌چنین دیدیم که کارفرمایان به صورت تجربی می‌آموزند هر امری را در برخورد با کارگران به صورت طبقاتی درک کنند و دغدغه‌ی «پُررو نشدن کارگران» را داشته باشند. کارگران نیز باید دریابند که منافع‌شان ایجاب می‌کند که تنها اگر به صورت یک طبقه و در مقابل سرمایه‌داران قد علم کنند می‌توانند برای خود و فرزندان‌شان کاری بکنند. یعنی ما با دو طبقه‌ی اصلی در جامعه طرفیم که نقش و جایگاهی متضاد در تولید دارند و همین تفاوت در نقش، بنیان مادی تفکرات و جهان‌بینی متضاد میان این دو طبقه است. ولی نباید فراموش کرد که غالب شدن جهان‌بینی سرمایه‌داران در میان کارگران در مبارزات میان طبقات نتایج سیاسی مهلکی را سبب می‌شود زیرا که با نمودهای مشخص نشان دادیم که چگونه جهان‌بینی سرمایه‌داران به پوشاندن تضادهای واقعی می‌انجامد و نتیجه‌ی سیاسی آن تثبیت وضعیت کنونی است.

پانویس‌ها

۱. کارفرمایان ناچارند برای ادامه‌ی تولید و رقابت قسمتی از سود را دوباره سرمایه‌گذاری کرده و سرمایه‌ی اولیه خود را افزایش دهند و قسمتی دیگر را از گردش خارج کرده و به مصرف خود و خانواده‌شان برسانند. این قسمت اخیر را درآمد می‌گویند. پس منشأ درآمد سرمایه‌داران و نهایتاً منشأ ریخت و پاش و تمامی ماجراجویی‌های‌شان چیزی نیست مگر ارزش اضافی و یا ارزش ساعات پرداخت نشده‌ی کارگران.

۲. هر چند که این حزم و احتیاط سرمایه‌داران در فضای تولیدی که نتیجه‌ی تجربه و ترس از رویاروی‌های پس از آن است در خارج از محیط تولید حالتی عکس یافته و غالباً سرمایه‌داران نه تنها خود را موجودیتی فراتر از کارگران و فرودستان می‌دانند بلکه آن را بروز هم می‌دهند و اتفاقاً قاطی نشدن با آن‌ها را نشانه‌ای از فرهنگ اعلا‌ی خود می‌دانند. این نیز تأییدی است بر همین بحث که آن‌چه سرمایه‌دار در محیط تولید در نتیجه‌ی این جدایی تجربه کرده هنوز در سطح جامعه تجربه نکرده است. یعنی اگر مبارزات طبقاتی کارگران چنان اعتلا یابد که بروزات علنی در سطح روابط اجتماعی پیدا کند آن هنگام نیز می‌بینیم که ارزش‌های فرهنگی سرمایه‌داران از ریخت و پاش و مصرف‌گرایی به سمت اموری همچون عدالت‌طلبی، خیریه‌گرایی و ... می‌رود.